

بررسی احتمالات وقوع جنگ در پی صعود چین به عرصه قدرت جهانی

10.30495/pir.2022.1928839.3255

مه‌دی نصر^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۰

چکیده

چین به تنهایی بسیاری از مفروضات دنیای پس از جنگ سرد به نفع آمریکا را زیر سؤال برده است. سؤال این است که آیا صعود چین، طبق روالی که تاکنون طی کرده، مسیری صلح‌آمیز را طی خواهد کرد؟ در پاسخ به این سؤال حالات مختلف را باید در نظر بگیریم. حالت نخست صلح به معنای تسلیم چین به آمریکا و پذیرش منویات این کشور در آسیای شرقی و مناطق دیگر است. حالت بعدی رویارویی با ایالات متحده آمریکا و ورود به جنگ در نقاط تحت نفوذ این کشور به خصوص در آسیای شرقی است؛ اما حالتی سوم و بینابین وجود دارد. در این حالت یک کشور نه آنقدر توان رویارویی مستقیم را دارد و نه منافع و میزان قدرتش اجازه می‌دهند که مماشات کامل کند. فرضیه ما این است که چین از منطق حالت سوم یعنی نه جنگ، نه صلح تبعیت می‌کند؛ اما اگر صعود چین به همین منوال پیش برود در دهه‌های آتی منازعات آن در حوزه آسیای شرقی افزایش چشمگیری خواهد داشت. این مقاله از روش توصیفی - کتابخانه‌ای و از چهارچوب نظری رئالیسم تهاجمی استفاده می‌کند. سعی می‌کنیم در این چهارچوب این دو را طبق روش تاریخی و همین‌طور بر اساس شواهد تجربی به خوبی نشان دهیم.

واژگان کلیدی: چین، رئالیسم تهاجمی، هژمونی منطقه‌ای، ایالات متحده، شرق آسیا.

^۱ . استادیار علوم سیاسی دانشگاه پیام نور، ایران (نویسنده مسئول)

۱- مقدمه

یک دهه پیش، موضوع بحث اقتصاددانان این بود که آیا چین توان رقابت اقتصادی با ایالات متحده در دنیا را دارد؟ آیا می‌تواند با توسعه اقتصادی، بخش کوچکی از هژمونی اقتصادی امریکا را به زیر سؤال ببرد؟ امروزه با تثبیت قدرت اقتصادی چین در دنیا طرح چنین سؤالی، بسیار کودکانه می‌نماید. سؤال امروز این است که آیا روند صعودی چین، در رشد اقتصادی این کشور خلاصه می‌شود یا اینکه چالش اقتصادی با امریکا به ناگزیر منجر به چالش امنیتی و جنگ با این کشور خواهد شد؟ در پاسخ به این سؤال دو مسیر متفاوت را پی گرفته‌ایم؛ نخست مسیر تاریخی و بررسی اینکه قدرت‌های بزرگ در دو سده گذشته چه مسیری را طی کرده‌اند. این موضوع را به بحث خواهیم گذاشت که اگر در بر همان پاشنه قبلی در تاریخ بچرخد، آیا چین می‌تواند مسیری مسالمت‌آمیز طی کند؟ بدیهی است که پیش‌فرض اصلی در اینجا این است که تاریخ الگوهای رفتاری مشابهی در اختیار ما می‌گذارد و قدرت‌های نوظهور پا در همان مسیری می‌گذارند که قدرت‌ها قبلی گذاشته‌اند. مسیر دوم، نشان دادن برخی از شواهد تجربی است که چین در این ده سال اخیر طی کرده و حکایت از آن دارد که اگر این سیاست‌ها به همین منوال طی شود، گام بعدی رویارویی نظامی خواهد بود.

۲- چارچوب نظری

در این مقاله از نظریه رئالیسم بهره خواهیم گرفت. نظریه رئالیسم پنج فرضیه مهم دارد. اولاً اینکه دولت‌ها بازیگران اصلی در روابط بین‌الملل هستند و هیچ‌گونه اقتدار عالی‌ای فراتر از آن‌ها وجود ندارد. هیچ داوری میان آن‌ها نیست تا دولت‌ها بتوانند هنگام منازعات به آن‌ها رجوع کنند. به این می‌گوییم سیستم آنارشی. فرضیه‌های دوم و سوم مرتبط با توانایی‌ها و اهداف هستند. همه دولت‌ها، با وجود تفاوت، توانایی نظامی تهاجمی دارند. توانایی‌ها را با عقلانیت ابزاری به‌سادگی می‌توان ارزیابی کرد؛ اما بحث اهداف و نیت‌ها به‌کلی فرق دارند. هرگز نمی‌توان یقینی درباره اهداف دیگر کشورها حاصل کرد؛ زیرا اهداف در سر رهبران سیاسی است و قابل‌شمارش و دیدار نیست. رهبران و نیت‌های آن‌ها استمرار ندارند و معمولاً با توجه به شرایط محیطی داخلی یا خارجی به‌تناوب تغییر می‌یابند. پیش‌فرض بعدی این است که مهم‌ترین هدف دولت‌ها در نظم اهدافشان، بقاست. البته که این تنها هدفشان نیست، اما اگر بقای یک دولت به خطر بیفتد، نمی‌تواند در پی دیگر اهداف خود باشد. بقای دولت، به معنای حفظ مرزهای سرزمینی و حفظ استقلال یک دولت در فرایندهای تصمیم‌گیری خودش است. فرضیه آخر اینکه دولت‌ها بازیگران عقلانی هستند، یعنی توان تعیین استراتژی‌های تأثیرگذار برای حداکثر ساختن شانس بقای خود را دارند؛ بنابراین دولت‌ها از یکدیگر هراس دارند؛ زیرا در سیستم بین‌الملل تلفن ۱۱۰ و پاسبانی نیست که به هنگام خطر به داد آن‌ها برسد. لذا تنها راه مقابله، افزایش قدرت است. در این وضعیت دولت‌ها به صرافت دو امر می‌افتند. اول اینکه توازن قدرت را به نفع خود برقرار کنند و دیگر اینکه از قدرت یافتن دیگر دولت‌ها جلوگیری کنند. هدف نهایی، تبدیل شدن آن‌ها به هژمون است، اینکه تنها قدرت برتر در این سیستم باشند.

یکی از بصیرت‌های رئالیسم این بود که: «سیستم‌های چندقطبی در مقایسه با سیستم دوقطبی، استعداد بیشتری برای جنگ دارند؛ اساساً نظام‌های چندقطبی، خطرناک‌ترین نظام بین‌المللی هستند.» (Waltz, 1964: 324) رئالیسم

اعتقاد دارد برای اینکه یک دولت، قدرتی بزرگ محسوب شود، باید نیروی نظامی قوی و کافی داشته باشد. اعم از سلاح‌ها و ارتش متعارف و بازدارندگی اتمی. رئالیسم، وابستگی اقتصادی را عامل صلح نمی‌داند. رئالیست‌ها اعتقاد دارند که رفتار دولت‌ها در درجه اول تحت تأثیر محیط بیرونی و نه محیط درونی آنهاست. ساختار نظام بین‌الملل که همه دولت‌ها ناچار به رویارویی با آن هستند، شکل و شمایل سیاست خارجی کشورها را مشخص می‌کند. به نظر رئالیسم، هرچند ممکن است که دولت‌ها با همدیگر همیاری داشته باشند، اما در نهایت منافع آنها باهم در تضاد اساسی است؛ اما «رئالیسم تهاجمی، تنها بر بعد تدافعی بودن قدرت تأکید نمی‌کند، بلکه از این منظر، یک قدرت بین‌المللی باید تلاش کند که به قدرتی هژمون در نظام بین‌الملل تبدیل شود. قدرت‌های بزرگ به نحوی تهاجمی رفتار می‌کنند؛ زیرا برای بقای خود ناگزیرند از قبل قدرت بیشتری کسب کنند.» (Mearsheimer, 2014: 25) رئالیسم تهاجمی باور دارد که ساختار بنیادین نیروهای سیستم بین‌الملل به خاطر دغدغه امنیتی خودشان، به خاطر قدرت با یکدیگر رقابت می‌کنند. هدف نهایی هر قدرت بزرگ، حداکثر سازی سهم خود از قدرت جهانی و نهایتاً تسلط یافتن بر سیستم آن است؛ یعنی اینکه در عمل، اغلب دولت‌های قدرتمند به دنبال ایجاد هژمونی در منطقه خودشان هستند و درعین حال می‌خواهند از آن اطمینان حاصل کنند که هیچ قدرت بزرگ رقیبی بر منطقه دیگری سلطه پیدا نکند. امریکا چگونه هژمون شد؟

میان رفتارهای قدرت‌های بزرگ در طول تاریخ همانندی‌هایی وجود دارد. از این رو اول باید بررسی کنیم که امریکا چه مرحله‌ای را طی کرد که چین هم بتواند با گام نهادن در آنها به موقعیت برتر دست پیدا کند. امریکا از ابتدای قرن بیستم توانست بر آلمان دوران ویلهلم، امپراتوری ژاپن، آلمان نازی و شوروی غلبه پیدا کند. بعد از فروپاشی شوروی تاکنون، با وجود آغاز شش جنگ مهم، توانسته همچنان موقعیت خود را حفظ کند. امریکا را هژمونی جهانی قلمداد می‌کنند؛ اما اینکه یک کشور بتواند هژمون جهان باشد عملاً امکان‌ناپذیر است. مانع بزرگ بر سر تسلط یافتن جهانی، بعد مسافت است. علیرغم تکنولوژی‌های پیشرفته، اقیانوس‌ها و دیگر موانع جغرافیایی مانعی مهم بر سر تفوق جهانی خواهند بود. وجود ایدئولوژی‌هایی مثل ناسیونالیسم و برخی از مذاهب هم مانعی در راه اشغال یک کشور هستند. بزرگ‌ترین هدف قابل دسترسی برای یک قدرت بزرگ، هژمونی منطقه‌ای، یعنی تسلط بر کشورهای همسایه است. ایالات متحده، هژمون منطقه‌ای در قاره امریکاست و هرچند قدرتمندترین کشور در سطح جهان است، اما هژمون جهانی نیست.

بعد از کسب هژمونی منطقه‌ای، هدف بعدی مانع‌تراشی برای دیگر کشورها برای تسلط آنها بر منطقه‌های جغرافیایی است. هژمون منطقه‌ای از رقیبی هم‌تا در منطقه خودش بیزار است. هژمون‌های منطقه‌ای می‌توانند در جهان پرسه بزنند و در دیگر مناطق دخالت کنند. نقاط تصادم قدرت‌های بزرگ نیز دخالت در حیات خلوت یکدیگر است. یکی از دلایل اصلی که ایالات متحده می‌تواند نیروهای نظامی خود را در سایر جهان مستقر کند، این است که با هیچ تهدید جدی در قاره امریکا مواجه نیست. اگر ایالات متحده در حیات خلوت خودش با دشمنی خطرناک روبرو بود، توانی برای مداخله در دیگر مناطق دوردست نداشت.

ایالات متحده تنها هژمون منطقه‌ای در تاریخ مدرن است. پنج قدرت بزرگ دیگر، فرانسه دوران ناپلئون، آلمان دوران ویلهلم، پادشاهی ژاپن، آلمان نازی و شوروی تلاش‌های نافرجامی برای سلطه بر منطقه خود انجام دادند. واضعان امریکا به نحوی هوشمندانه به دنبال هژمونی در قاره خود بودند. وقتی امریکا در سال ۱۷۸۳ استقلال خود از

بریتانیا را جشن گرفت، کشوری نسبتاً ضعیف و محدود به کرانه اقیانوس اطلس بود. امپراتوری‌های بریتانیا و اسپانیا این کشور جدید را در محاصره خود و قبایل آمریکایی بخش قابل توجهی از آن قلمرو را در سیطره خویش داشتند. در طول سه دهه بعد آمریکایی‌ها عرض قاره را به سوی اقیانوس آرام درنوردیدند و کشوری قدرتمند و بزرگ ساختند. «واضعان ایالات متحده تعداد بی‌شماری از آمریکایی‌های بومی را کشتند و سرزمینشان را تصاحب کردند، فلوریدا را از اسپانیا و آنچه اکنون مرکز ایالات متحده است را از فرانسه خریداری کردند، تگزاس را به کشورشان ملحق کردند و در سال ۱۸۴۶ وارد جنگ با مکزیک شدند و آنچه امروزه بخشی از جنوب شرقی ایالات متحده است را تصاحب کردند، قراردادی با بریتانیا امضا کردند که طی آن، شمال غربی کشور را به دست آورند و نهایتاً مکزیک را به سرحدات فعلی خود عقب رانند» (زین، ۱۳۹۳: ۱۲۹).

۳- مسیر مشابه چین

در پیش‌بینی وقایع آینده، برخلاف گذشته، شواهد تجربی اندکی در دست داریم. از امور اقتضایی و پیشامدی خبر نداریم، نمی‌دانیم رهبران آینده کشورها چه اقداماتی در پیش خواهند گرفت و چه قدرت‌هایی قد علم خواهند کرد؛ بنابراین با استفاده از یک نظریه باید به سراغ موضوع رفت و شواهد تجربی را گردآوری کرد. اگر ملاک ما تاریخ قدرت‌های بزرگ با تمرکز بر قدرت جهانی فعلی یعنی آمریکا باشد، احتمال اینکه چین وارد فاز نظامی شود و با شتاب اقتصادی وارد حوزه‌های نظامی شود وجود دارد. بر اساس این منطق، چین تلاش می‌کند که بر آسیا تسلط پیدا کند، درست مانند ایالات متحده که بر قاره آمریکا تسلط یافت. چین درگیر نزاع‌های منطقه‌ای متعددی است و تنها با قدرت بیشتر، می‌تواند به آن منازعات پاسخ دهد. یک چین قدرتمند مثل ایالات متحده، منافع امنیتی در سراسر جهان دارد که او را وادار به گسترش قدرت خود فراتر از آسیا خواهد کرد. به همین منظور، چین منفعتی بی‌چون‌وچرا در ایجاد مشکلات امنیتی برای ایالات متحده در قاره آمریکا دارد. هدف چین این است که آن قدر ایالات متحده را مشغول همسایگانش کند که سودای پرسه زدن در دیگر نقاط دنیا، به‌خصوص آسیا را از سر بیرون کند.

چین اول باید اطمینان حاصل کند که هیچ قدرتی در آسیا توان تهدید کردن او را ندارند. بعید است که چین بتواند دیگر قدرت‌های آسیا را با جنگ تسخیر کند. یک تفاوت مهم میان ایالات متحده و چین این است که آمریکا کار خود را از کشوری کوچک و ضعیف در امتداد ساحل اقیانوس اطلس شروع کرد که مجبور به گسترش به سمت غرب بود؛ اما چین اکنون کشوری بزرگ است و نیازی به تصاحب سرزمین ندارد.

انتظار می‌رود که چین قدرتمندتر تلاش کند آمریکا را از منطقه آسیا-اقیانوسیه بیرون براند، همان‌طور که آمریکا در قرن نوزدهم قدرت‌های اروپایی را از قاره آمریکا اخراج کرد. رهبران چین، به‌روشنی نشان داده‌اند که پیرامون منازعات بر سر مرزهای دریایی جنوب چین، حق دخالتی برای آمریکا قائل نیستند. «چین در نوامبر ۲۰۱۳ منطقه شناسایی دفاع هوایی ADIZ را در شرق دریای چین اعلام کرد و احتمال دارد در دریای جنوب هم چنین کند. اعلام منطقه‌ای به‌عنوان منطقه دفاع هوایی همیشه عملی یک‌جانبه و بحث‌برانگیز بوده است. آمریکا هم بعد از جنگ جهانی دوم منطقه‌ای را برای خود، ژاپن، کره جنوبی و تایوان به‌عنوان منطقه دفاع هوایی در نظر گرفت که اتفاقاً بخش‌هایی از جنوب و شرق دریای چین را در برمی‌گرفت. آمریکا فکر می‌کند مدل همه کشورها برای منطقه دفاع

هوایی باید شبیه به مدل او باشد؛ اما توافقی بین‌المللی در این باره موجود نیست و به همین خاطر دست‌چین برای سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌اش باز است.» (Valencia, 2020). چین همچنین در سال ۲۰۱۰ به برنامه مانور دریایی آمریکا در دریای زرد که بین چین و شبه‌جزیره کره واقع شد اعتراض کرد، هرچند آن مانورها هدفشان نه چین بلکه کره شمالی بودند. «اعتراض‌های زیاد از جانب چین، دولت اواما را وادار کرد این مانورها را از دریای زرد خارج کند و به سوی دریای ژاپن بکشاند.» (Bonji, et. al 2020)

به‌غیر از بقا، دلیل دیگری هم برای نگرانی چین درباره منازعات منطقه‌ای‌اش وجود دارد. چین از سال ۱۹۴۹ تاکنون بسیاری از منازعات مرزی خودش را حل و فصل کرده، اما هنوز چندین عدم توافق باقی مانده است. مهم‌ترین منازعه بر سر تایوان است که چین مصمم است آن را دوباره به خاک خود بازگرداند؛ اما دولت تایوان نفعی در ادغام دوباره در چین نمی‌بیند. همین نکته، رهبران چین را به این نتیجه رسانده که «به کار گرفتن نیروی نظامی، تنها نتیجه منطقی است و چین قدرتمند انگیزه کافی برای حمله به تایوان را دارد.» (Cole Michael, national interest, 2014). چین منازعات مرزی با ویتنام، برونئی، مالزی، فیلیپین، ژاپن و هند دارد. به این لیست، منازعات مرزی جدی چین با هند را اضافه کنید که باری دیگر در سال ۲۰۱۳ بالا گرفت.

اختلافات چین با همسایگان خود درباره موضوع آب هم از مسائل بحرانی منطقه است. در طی سال‌های اخیر، چین علاقه زیادی به تغییر مسیر رودخانه پرآب تبت به سمت مناطق پرجمعیت شرق و شمال خود نشان داده و سدها، کانال‌ها، لوله‌گذاری‌ها و سیستم‌های آبیاری ایجاد کرده است. هنوز این برنامه‌ها، مسیر رودخانه را تغییر نداده، اما در آینده چنین سودهایی در سر دارد. این امر به نفع حوزه پایین دست رودخانه نیست و با واکنش منفی آن‌ها روبرو می‌شود. منازعاتی از این دست بر سر آب، آینده منازعات منطقه‌ای چین با همسایگانش را به سطح جهانی خواهد کشاند.

در کنار مسائل منطقه‌ای، چین در حال صعود، منافع استراتژیک بیرون از آسیا دارد، همان‌طور که آمریکا منافع مهم بیرون از قاره آمریکا داشت. چین تلاش می‌کند در قاره آمریکا مشکلاتی برای ایالات متحده ایجاد کند و از معطوف شدن توجه این کشور به نقاط دیگر زمین جلوگیری کند. به همین خاطر چین سعی می‌کند با برزیل، کانادا، مکزیک و ... ارتباطات نزدیکی برقرار کند. اغلب کشورهای حوزه آمریکای لاتین مشتری‌های نظامی چین هستند. «همان‌طور که اسناد سفید استراتژی دفاعی چین در سال ۲۰۱۵ نشان می‌دهد، این کشور بر فعالیت‌های نظامی و امنیتی در این ناحیه تأکید دارد. ارتباطات چین با این ناحیه فقط در خرید و فروش خلاصه نمی‌شود. بلکه هدف چین تثبیت موقعیت خود از طریق تجهیز تسلیحات و تعلیم سربازان آن کشورهاست.» (Ellis, 2020)

چین هم مانند آمریکا، منافع حیاتی در خلیج فارس دارد و چین و ایالات متحده دست به رقابت امنیتی جدی ای در این منطقه زده‌اند، قدری بیشتر از رقابت‌های آمریکا و شوروی در این منطقه. «برای درک اهمیت منطقه خلیج فارس برای چین، کافی است فقدان نیروی کار حرفه‌ای و تقاضا برای کالاهای صنعتی ارزان‌قیمت در کشورهای حاشیه خلیج فارس را در کنار فشار جمعیت بیکار، تولیدات انبوه صنعتی و عطش انرژی چین بگذاریم، آنگاه عمق روابط اقتصادی-تجاری دو طرف آشکار می‌شود. برخی از دولت‌های رانتیر منطقه نفت خیز خلیج فارس که مستقل از طبقات اقتصادی در جامعه خود بوده و خزانه سرشار از ثروت منابع طبیعی را دارند برای ارضای نیازهای تسلیحاتی خود نیز چین را بهترین گزینه می‌دانند.» (وئوقی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۰). بیشترین نفتی که چین از خلیج فارس وارد

می‌کند، از طریق دریاست. به‌رغم همه مذاکرات درباره انتقال نفت از طریق لوله و راه‌آهن از راه میانمار و پاکستان، واقعیت این است که حمل‌ونقل دریایی، گزینه بسیار ساده‌تر و ارزان‌تری است. رهبران چین می‌خواهند این خطوط ارتباط دریایی را در کنترل خود داشته باشند، درست همان‌طور که ایالات‌متحده بر حفظ راه‌های دریایی خود تأکید دارد. چین درصدد تأسیس پلیس دریایی برای حفظ و حراست از راه‌های دریایی خویش است.

۴- ورود چین به رویارویی امنیتی

قبل از سال ۲۰۰۹ چین در عمل به سیاست‌های عدم‌مداخله دنگ شیائوپینگ به‌خوبی عمل کرد و توانست به نحوی عمل کند که حساسیت کشورهای همسایه و ایالات‌متحده برانگیخته نشود؛ اما از آن دوران به بعد مرحله‌ای متفاوت با شعار دنگ شیائوپینگ را در سیاست خارجی خود آغاز کرد.

تاریخ به‌خوبی الگویی از واکنش‌های ایالات‌متحده آمریکا و همسایگان چین را به یاد دارد. ایالات‌متحده از زمانی که به قدرتی بزرگ تبدیل شده، هرگز رقیبی هم‌تا را تحمل نکرده است، به همین خاطر عزم خود را در مهار چین جزم می‌کند. مدل رفتار آمریکا با شوروی، بر روی چین هم پیاده خواهد شد. همسایگان چین هم از صعود این کشور هراس دارند. درواقع همین الان هم شواهدی وجود دارد که کشورهای مثل هند، ژاپن، روسیه و همین‌طور قدرت‌های کوچک‌تری مثل سنگاپور، کره جنوبی و ویتنام درباره تفوق چین نگرانند و به دنبال راه‌هایی برای مهار آن هستند و درنهایت هم به ائتلاف متوازن‌کننده آمریکا برای کنترل چین خواهند پیوست، همان‌طور که در طول جنگ سرد، بریتانیا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن و آخرسر چین، برای مهار شوروی به ایالات‌متحده پیوستند.

۵- نقش اقتصاد در تهاجمی شدن سیاست خارجی چین

بی‌شک راه بی‌دردسر و جذاب برای رقبای چین کاهش دادن رشد اقتصادی چین است تا جنگ، اما چنین چیزی عملاً امکان‌پذیر نیست. این تنها در صورتی احتمال دارد که آمریکا بتواند همکاران تجاری جدیدی پیدا کند و چین قادر به چنین کاری نباشد؛ اما بسیاری از کشورهای سراسر دنیا اشتیاق زیادی برای افزایش مبادلات تجاری با چین دارند. سیاست مهار شوروی به این خاطر مؤثر بود که نشانه‌های زوال این کشور از حداقل دهه ۱۹۷۰ هویدا شده بود. ولی درباره چین نمی‌توان این‌گونه قضاوت کرد. بسیاری از روزنامه‌نگاران لیبرال در اواخر قرن بیستم پیش‌بینی می‌کردند که اقتصاد چین دیر یا زود روندی کند خواهد داشت. یا حتی برخی از اقتصاددانان مطرح امروز چند سال قبل پیش‌بینی کردند: «چین نهادهای توسعه‌گرا ندارد. نهادهای چین بهره‌کش هستند و فراگیر نیستند؛ بنابراین رشد چین متوقف خواهد شد.» (عجم اوغلو، ۱۳۹۷: ۱۶۴) مدیریت مثال‌زدنی چین در کنترل کرونا، ساخت بیمارستان مجهز در ده روز، موفقیت در قرنطینه بیش از یک میلیارد نفر و ... تمام این ایده‌ها را نقش بر آب کرد.

به‌خوبی می‌دانیم که اقتصاد شاخصی بسیار مهم در سیاست خارجی چین است. از همان اوایل دوران اصلاحات، اقتصاد به عاملی تأثیرگذار در سیاست خارجی چین تبدیل شد؛ بنابراین نقطه تمرکز سیاست خارجی چین، روابط سازنده با جهان بیرون به‌خصوص دنیای توسعه‌یافته بود؛ اما از سال ۲۰۱۰ سرعت رشد اقتصادی چین کم شد. در نتیجه «رهبران چین تصمیم گرفتند اقتصاد این کشور را وارد مرحله‌ای جدید کنند؛ همان مرحله‌ای که اکثر کشورهای

سرمایه‌داری در مرحله‌ای وارد آن شده‌اند، یعنی «افزایش نیازهای اقتصادی». به بیانی دقیق‌تر، «افزایش مصرف داخلی» و «گسترش سرمایه‌گذاری در خارج». (Stromseth, 2020: 4) اتخاذ چنین رویکردهایی دیگر چین را در لاک اقتصادی خود فرو نمی‌برد؛ زیرا چین در دهه‌های قبل هیچ موقعیتی در کشورها نداشت و هدفش قانع کردن آن‌ها برای کسب پایگاه اقتصادی در دیگر کشورها بود. طبیعی بود که نفعی در نظامی‌گری نداشته باشد؛ اما امروز جایگاه اقتصادی چین در دیگر کشورها تثبیت شده و چین به این خاطر که برای رشد اقتصادی خود نیاز به افزایش هزینه‌ها در خارج از کشور خود دارد، به هر قیمتی، حتی نظامی‌گری، می‌خواهد این موقعیت را حفظ کند. افزایش قدرت نظامی حتی به اقتصاد این کشور کمک هم می‌کند.

سی سال پیش اتخاذ سیاست‌های سرمایه‌گذارانه اقتصادی چین حتی با استقبال قدرت‌های بزرگ هم روبرو می‌شد؛ اما امروز، هم غرب نسبت به چین احساس خطر کرده و هم چین بدون اعمال فشار قادر به پیش بردن چنین سیاست‌هایی نیست. چین برای پیشبرد اقتصادی خود، ناگزیر به افزایش مبادلات خود با مناطق مختلف جهان بوده است؛ امری که خوشایند قدرت‌های بزرگ به‌خصوص آمریکا نیست. همان‌طور که اشاره شد، چین در ابتدا به دنبال کسب هژمونی در منطقه آسیای شرقی است. به همین خاطر ایالات متحده تمام توان خود را برای جلوگیری از این امر به کار گرفته است.

به همان نسبت که رقابت‌های قدرت‌های بزرگ در آسیای جنوب شرقی شدت پیدا می‌کند، چین تلاش بیشتری برای دست یافتن به اهداف استراتژیک خود در این منطقه از راه ابزارهای اقتصادی به عمل می‌آورد. وقتی کشورهای آسیای جنوب شرقی تهدید چین را احساس کنند، به‌خصوص وقتی که تمامیت ارضی آن‌ها به مخاطره افتد، تمایل بیشتری پیدا می‌کنند که به سمت ایالات متحده گام بردارند. گسترش اقتصاد چین در حوزه جنوب شرق آسیا برای ایالات متحده خطری جدی در پیش دارد و رقابت‌های اقتصادی توأمان با رقابت‌های امنیتی را به پیش می‌برد. واقعیت این است که در طول چند دهه اخیر، توسعه اقتصادی چین در این مناطق چشمگیر بوده و از سطح همکاری‌های ایالات متحده پیشی گرفته است. «چین در طول دهه گذشته، بزرگ‌ترین شریک تجاری آسه آن بوده است. ارزش کل تجارت سالانه آسه آن با چین به رقم ۶۴۲ میلیارد دلار می‌رسد، درحالی‌که ایالات متحده ۲۹۱ میلیارد دلار تجارت با این حوزه در همان سال داشته است. حجم سرمایه‌گذاری مستقیم چین در کشورهای حوزه آسه آن روزبه‌روز گسترش یافته و سرمایه‌گذاری در اقدامات جاده‌ای و توسعه راه‌های مواصلاتی میان چین و کشورهای آسیای شرقی، به حجم بسیار بالایی رسیده است.» (Grossman, 2021: 20) طبق آن چیزی که در سند امنیت ملی ایالات متحده می‌بینیم، «هدف درازمدت استراتژی آمریکا در آسیا جلوگیری از ظهور یک دشمن هژمون بوده است؛ زیرا هدف اصلی چین ایجاد شکاف میان ایالات متحده و متحدینش است آمریکا از قدیم از طریق اتحاد و ائتلاف با کشورهایی مثل ژاپن، استرالیا، فیلیپین و سنگاپور نظامی امنیتی در این منطقه برقرار کرده است. اکنون چین هم درصدد ضربه زدن به آمریکا در این منطقه است» (Barnes, 2021).

۶- شدت نظامی‌گری چین در دهه اخیر

آمارها نشان می‌دهد که چین در دوران شی جینپینگ به نحو بی‌سابقه‌ای قدرت نظامی خود را افزایش داده است. او در سخنرانی‌های عمومی خود ساعات زیادی را به تبلیغ نظامی‌گری و آماده‌سازی مردم برای افزایش توان نظامی چین اختصاص داده است. اکنون ارتش چین «از تاکتیک «منطقه خاکستری» در منطقه آسیای شرقی و دریای جنوب استفاده می‌کند. تجهیزات مدرن و الگوهای جدید سیاست خارجی چین در سال‌های اخیر چنین توانی به این کشور داده است؛ تاکتیکی که به‌ظاهر عاری از هرگونه سلاح و درگیری نظامی است، اما برای دستیابی به هژمونی در منطقه آسیای شرقی از هیچ خشونت و نظامی‌گری‌ای پرهیز نمی‌کند» (O'hlanlon: 2019). به‌عنوان نمونه می‌توان به درگیری‌های مرزی چین اشاره کرد. در می ۲۰۲۰ درگیری‌های مستقیمی بین چین و نیروهای هند بر سر ناحیه مرزی لاداخ شرقی به وقوع پیوست. سربازان چینی وارد قلمرو هند در دره رود گالوان شدند و عملیات راه‌سازی چین در منطقه مورد مناقشه را متوقف ساختند. سربازان چینی در سه نقطه مختلف به هند حمله کردند و حدود ۳۰۰۰ نیرو پیاده کردند ... بیش از بیست نفر در این منازعه مرزی کشته شدند» (Trapore, 2021). ده سال پیش چنین هجمه‌ای از جانب چین در مخیله امریکا نیز نمی‌گنجید. این قبیل پیشروی‌ها بسیاری از صاحب‌نظران را به این نتیجه رسانیده که «ارتش چین برای جنگیدن بهتر در دنیای امروز آماده نمی‌شود، بلکه خودش را برای جنگ‌های آینده مهیا می‌کند، جنگ‌هایی که هیچ کشوری تاکنون در آن وارد نشده و مختصات محیرالعقولی برای بشریت دارد» (Klare, 2021). «ارتش چین به این نتیجه رسیده که دوران جنگ فولاد علیه فولاد سپری شده و در دوران مدرن ما شاهد نزاع بین سیستم‌های سایبری خواهیم بود. با توجه به شتاب چین در عرصه‌های مختلف تکنولوژی، این احتمال که قدرت‌های بزرگ مثل ایالات متحده بتوانند رقابت با چین را داشته باشند، ضعیف است» (Wallace-wells, 2021). اگر احتمال جنگ در آینده نزدیک را منتفی بدانیم، باز هم نمی‌توان از نظر دور داشت که سرمایه‌گذاری سنگین چین در ارتش و تسلیحات آن بازدارندگی قوی ایجاد می‌کند و حداقل آن این است که کشورهای منطقه آسیای شرقی را به هراسی جدی می‌افکند. «چین در جنگ‌های نامنظم و نامتقارن، همان چیزی که نقطه ضعف امریکا در کشورهای مثل ویتنام و افغانستان و عراق بوده، توانسته پیشتازی خود را حفظ کرده. امروزه چین از بسیاری از ابزارهای به‌ظاهر غیرنظامی برای اهداف نظامی خود استفاده می‌کند و از کشتی‌های ماهیگیری و غیره برای عملیات جاسوسی بهره فراوان می‌برد» (Knoll, 2021)

اکنون ارتش چین در حوزه‌هایی مثل ساخت کشتی، دفاع موشکی، ساخت موشک‌های کروز و بالیستیک از امریکا پیشی گرفته. ارتش چین ارتشی مدرن و انعطاف‌پذیر است که به صنعت غیرنظامی این کشور اتکا دارد و می‌تواند تا نیمه‌های این قرن توان رقابت با ارتش امریکا را کسب کند. «چین اخیراً توانسته برای نخستین بار مدلی جدید از هواپیمای بمب‌افکن H-6N را بسازد که قادر به حمل سلاح هسته‌ای است. انتظار می‌رود که چین در دهه آینده تعداد کلاهک‌های هسته‌ای خود را دو برابر کند و به عدد ۴۰۰ برساند» (Funairole, 2021). مدرن‌سازی تجهیزات هسته‌ای چین تنها بخشی از تلاشی جامع این کشور است. ارتش چین امری نمایشی نیست، بلکه ابزاری در دست حکومت چین برای پیشبرد اهداف دیپلماتیک است. گزارش‌های پنتاگون بر این نکته اذعان کرده که چین در عرصه‌های مختلف به سطح امریکا رسیده و حتی از این کشور هم در حوزه‌هایی جلو زده است. «از جمله حیطة‌هایی که چین از امریکا سبقت گرفته، حوزه کشتی‌سازی است. نیروی دریایی چین اکنون بزرگ‌ترین نیروی دریایی دنیاست. چین ۱۲۵۰ موشک‌های بالیستیک و کروز دارد که می‌تواند بین ۵۰۰ تا ۵۵۰۰ کیلومتر را نشانه بگیرد. درحالی‌که برد

موشک‌های امریکا ۷۰ تا ۳۰۰ کیلومتر است. ارتش چین دارای یکی از بزرگ‌ترین سیستم‌های نظامی زمین به هواست، از جمله سیستم اس ۳۰۰ و اس ۴۰۰ که از روسیه خریداری شده و چین توان بومی‌سازی آن را دارد. (Floyd, 2021)

امروزه اکثر متخصصان تسلیحات در غرب می‌دانند که چین برای تقویت تجهیزات نظامی خودش کارهای زیادی انجام داده است. «شبهات بین جنگنده‌های J 20 چینی و نسل دوم جنگنده‌های F 35 لاکهد مارتین بسیار خیره‌کننده بوده است. در بهار ۲۰۱۹ پنتاگون، چین را متهم به دزدی سایبری کرد. در سال ۲۰۱۷ لاکهد مارتین فهمید که هکرهای چینی مشغول به دزدیدن اسناد مرتبط با برنامه‌های F 35 بوده‌اند. بر این اساس، احتمال دارد که آن‌ها اطلاعات مهم و داده‌های فنی زیادی به دست آورده‌اند که در تولید J 20 یاری‌شان رسانیده است. از این هم جالب‌تر اینکه ارتقای J 22 به فاصله زمانی کوتاهی پس از رونمایی پس از F 22 به وقوع پیوست» (Brimelow, 2020). برای کارشناسان بسیار روشن بود که جنگنده‌های اژدهای توانای J 20 در چین کاملاً بر اساس جنگنده‌های شکاری لاکهد مارتین F 22 ساخته شده‌اند؛ بنابراین ارتش چین در بسیاری از حوزه‌های نظامی توان برابری با ارتش ایالات متحده و قدرت‌های برتر دنیا را دارد.

بودجه نظامی چین خود گویای وضعیت جدید نظامی این کشور است. «بودجه نظامی چین در سال ۲۰۲۱ بالغ بر ۲۱۰ میلیارد دلار بوده که حدود ۷ درصد نسبت به سال ۲۰۲۰ افزایش داشته است» (Cordesman, 2021). این افزایش، مرحله‌ای از مراحل افزایش بودجه نظامی چین در طول یک دهه گذشته بوده است. البته نرخ رشد بودجه نظامی چین پیوندی تنگاتنگ با رشد اقتصادی و مطالبات امنیتی این کشور دارد. ممکن است این حجم از بودجه نظامی برای کشوری به وسعت چین منطقی به نظر برسد؛ اما برخی از کارشناسان عقیده دارند که رقم واقعی خیلی بیشتر از ارقام اعلام شده توسط این کشور بوده است. «هزینه‌های دفاعی چین در سال ۲۰۱۹ به رقم ۲۴۰ میلیارد دلار رسید، تقریباً ۴۰ درصد بیش از بودجه اعلامی (۱۸۳,۵ میلیارد دلار) می‌رسد» (Cordesman, 2021). هرچند تخمین‌ها کمی با یکدیگر فرق دارد؛ اما نکته مسلم آن است که چین دومین ارتش بزرگ دنیا بعد از امریکا در جهان را دارد. هزینه‌های نظامی چین بسیار فراتر از همسایگانش است و از کل هزینه‌های نظامی هند، روسیه، ژاپن، کره جنوبی و تایوان سبقت می‌گیرد. این هزینه‌های هنگفت نشانه چیست؟ افزایش توان نظامی چین، معنایی به جز تهدید منافع ایالات متحده و متحدینش ندارد. سرمایه‌گذاری درازمدت در ارتش چین، توازن نظامی در منطقه را به نفع چین تغییر داده. پیاده کردن چندین دهه سیاست‌های بازدارندگی متعارف علیه چین در منطقه خودش، چین را به این نتیجه رساند که باید به‌تنهایی علیه سیاست‌های امریکا در منطقه قیام کند. در طول دهه گذشته، افزایش هزینه سالیانه در هزینه‌های رسمی نظامی چین از رشد ناخالص سالیانه این کشور جلو زده است.

در اینجا ذکر یک نکته ضرورت دارد. ایالات متحده امریکا بیشترین هزینه‌های نظامی در دنیا را دارد و چین رتبه دوم را به خود اختصاص داده است. در سال ۲۰۱۹ ایالات متحده امریکا بیشترین هزینه نظامی در کل تاریخ را با ۶۴۹ میلیارد دلار داشت؛ یعنی حدود سه برابر چین؛ اما اگر همین ارقام و تفاوت و نسبت آن با چین ۱۵ سال پیش را بسنجیم، خواهیم دید که به شرط تداوم رشد فعلی چین، این کشور در آینده‌ای نه‌چندان دور به موقعیتی حداقل برابر با ایالات متحده امریکا دست پیدا خواهد کرد.

۷- واکنش همسایگان

حتی بودن همسایه‌ها عملاً امکان‌پذیر نیست. با توجه به اصل بقا، بیشتر همسایگان چین، انتخابی علیه آن خواهند کرد. آن‌ها انواع پیمان‌های امنیتی را با امریکا امضا کرده‌اند. برخی ممکن است چنین استدلال کنند که بسیاری از کشورهای آن منطقه، از جمله استرالیا، ژاپن، کره جنوبی و تایوان حجم سرمایه‌گذاری بالایی با چین دارند. از این رو موفقیت‌های مالی آن‌ها وابسته به حفظ روابط حسنه با چین است. این وضعیت، اهرم اقتصادی مهمی در اختیار چین برای تحت فشار گذاشتن آن‌ها قرار می‌دهد. اگر مبادلات چین با همسایگانش کم شود یا حتی متوقف شود، اقتصاد چین دچار آسیب نمی‌شود. تنها اقتصادهای همسایگان دچار آسیب می‌شود و چین از این طریق می‌تواند ائتلاف‌های ضد چینی را در هم بشکند.

در اینجا با موقعیتی روبرو هستیم که ملاحظات اقتصادی و ملاحظات سیاسی-نظامی در تضاد با یکدیگرند؛ اما طبق اصول رئالیسم، ملاحظات امنیتی تقریباً همیشه بر ملاحظات اقتصادی پیشی می‌گیرد. کشورها برای تضمین بقای خود علیه رقبای قدرتمند دست به موازنه قوا می‌زنند. البته نظری مخالف هم بر اولویت شکوفایی اقتصادی بر بقا تأکید دارد. ادعای اصلی آن‌ها این است که دولتی که قدرت بازار مهمی داشته باشد، می‌تواند به اقتصاد دولت رقیب خود صدماتی جدی وارد کند و تهدید تنبیه اقتصادی برای وادار کردن کشور آسیب‌پذیر برای کرنش در برابر قدرت جهانی کافی است. جای هیچ‌چون‌وچرا نیست که زجر و شکنجه اقتصادی می‌تواند ضربه‌های سهمگینی به کشورها وارد کند؛ اما بقا مهم‌تر از اقتصاد است.

شواهد زیادی وجود دارد که کشورهای مثل ژاپن، هند و روسیه در کنار قدرت‌های کوچکی مثل سنگاپور، کره جنوبی و ویتنام نگران قدرت چین و در پی راه‌هایی برای مهار این کشور هستند. مثلاً هند و ژاپن در اکتبر ۲۰۰۸ «بیانیه مشترکی در باب همکاری‌های امنیتی» امضا کردند که در آن چین نشانه رفته بود. «نقاط همگرایی وسیعی میان ژاپن و هند وجود دارد. استراتژی امنیت ملی جدید ژاپن به صراحت از هندوستان به‌عنوان کشوری یاد می‌کند که با ژاپن در ارزش‌های جهانی و منافع استراتژیک مشترک هستند» (Jiashankar, 2014). هدف این دوستی‌ها چیزی به‌غیر از مقابله با چین نبوده است. در جولای ۲۰۱۰ دولت اوپاما که بر حقوق بشر و دموکراسی تأکید داشت، روابط خود را با اندونزی، به‌رغم نقض گسترده حقوق بشر در آن کشور از سر می‌گیرد. سنگاپور و تایوان هم به ارتباطات خود را با ایالات متحده استحکام بیشتری بخشیده‌اند.

نمونه‌ای که می‌تواند کمک زیادی به ما کند تا بتوانیم سبک واکنش چین نسبت به همسایگان و ایالات متحده را بسنجیم، رفتار این کشور در قبال تایوان است. واقعیتی که با آن روبرویم از یک طرف تهدیدات و مناسبات روزبه‌روز سردتر میان چین و تایوان است؛ اما در تمام این تهدیدها چین راه و رسم هوشمندانه‌تری در پیش گرفته است. چین از برخورد رادیکال و خشن پرهیز کرده و از ضداطلاعات و تکنیک‌های مدرن بهره می‌برد، از جنگ روانی علیه ساکنان این کشور استفاده می‌کند و دست به اقدامات خرابکارانه می‌زند تا اعتماد به نفس ساکنان و رهبران تایوان را پایین بیاورد. بر اساس چشم‌اندازی چندساله، شاید چین صلاح را در صلح با تایوان ببیند؛ اما ملاحظات اساسی این دو کشور را به عرصه‌ای نه‌چندان صلح‌آمیز می‌کشاند. می‌دانیم که چین معاصر قدرت نظامی برتری در مقایسه با رقیب خودش ندارد. نیروی نظامی آن هنوز به‌اندازه امریکا نرسیده است. پکن دچار اشتباهی بزرگ خواهد شد اگر وارد

جنگی مستقیم با آمریکا شود. به عبارت دیگر چین توسط نظم جهانی ساخته شده توسط آمریکا محدود شده؛ اما فرض کنید جهانی وجود داشته باشد که چین محدود نشده باشد. اگر صعود چین ادامه پیدا کند، تبعات مهمی برای تایوان دارد. «بیش از ۸۰ درصد تایوانی‌ها کشور خود را کشوری مستقل قلمداد می‌کنند و هیچ علاقه‌ای به تبعیت از سرزمین چین و رهبرانش ندارند. چین به هیچ وجه چنین مسئله‌ای را تحمل نخواهد کرد. از آن طرف، چین بارها به صراحت اعلام کرده که اگر تایوان استقلال دو ژوره خود را اعلام کند، وارد جنگ با آن خواهد شد» (Easton, 2018). از طرف دیگر دولت آمریکا، مثل تصمیم به خروج از افغانستان، عملاً حمایتی از تایوان نمی‌کند و حتی سیاستمداران دموکراتی همچون اوباما و به تبع او جو بایدن، تایوان را به عنوان کشوری با حاکمیت مستقل مورد تأیید قرار ندادند؛ بنابراین بهترین راه‌حلی که تایوان در آینده‌ای قابل پیش‌بینی می‌تواند بدان امید بندد، همین استقلال دوفکتو است. اما برای چین قضیه قدری تفاوت دارد. چین تعهد عمیقی به الحاق تایوان به خاک خودش دارد. هم از نظر الیت سیاسی و هم بدنه جامعه چین، تایوان هرگز نباید کشوری مستقل باشد. بلکه سرزمین مقدسی است که از زمان باستان بخشی از خاک چین بوده و امپریالیسم ژاپن آن را از خاک میهن جدا کرده است. «اتحاد چین و تایوان یک از عناصر اصلی ناسیونالیسم چینی است و رهبران جدید چین با طرح ایده «رویاری چینی» آن را باری دیگر احیا کرده‌اند. در واقع، مشروعیت رژیم چین با الحاق تایوان به خاک چین گره خورده است» (Rehman, 2014).

از سوی دیگر، در سال ۲۰۲۰ برخی از صاحب‌نظران اعتقاد داشتند که چین از شرایط اضطراری همه‌گیری کرونا سوءاستفاده می‌کند و عملیاتی نظامی در تنگه تایوان به راه می‌اندازد. این نظرات چندان به‌دور از واقع هم نبودند. حتی «قبل از شیوع کرونا در دسامبر ۲۰۱۹ پکن تحرکات نیروی دریایی و هوایی ارتش خود را در تنگه تایوان و تنگه میاگو بین تایوان و ژاپن و کانال باشی در کنار اندونزی گسترش داد. چین حتی برای نخستین بار وارد منطقه پرواز ممنوع تایوان موسوم به آدیز شد» (Hille, 2021). هرچند این وقایع را نمی‌توان به عنوان جنگ تعبیر کرد و آن‌ها نتیجه طبیعی تلاش چین در راه گسترش و تثبیت حضور خود در غرب اقیانوس آرام و دریای جنوب چین بوده، اما این گسترش نیروها بخشی از عملیات چین برای بیرون راندن آمریکا از جایی است که آن را حوزه نفوذ خود می‌داند. به همین خاطر عنصر اصلی فعالیت ارتش چین در طی سال‌های اخیر، معطوف به تایوان بوده. این فعالیت‌ها برخاسته از نیاز روزافزون چین به آشنایی با آن منطقه و گردآوری اطلاعات بوده است.

اما از منظر استراتژی‌های کلان چین، اتحاد تایوان با چین از دو منظر استراتژیک برای چین حیاتی است. اولاً چین، با الحاق تایوان منابع اقتصادی و نظامی تایوان را در درون خود جذب خواهد کرد و از این رو می‌تواند توازن قدرت را در آسیا به نفع خود تغییر دهد. دوم اینکه تایوان بزرگ‌ترین نیروی هوایی در خارج از ساحل چین را در اختیار دارد. سلطه بر این پایگاه‌های هوایی توان چین برای گسترش نیروی نظامی به اقیانوس آرام غربی را تسهیل می‌کند. پس با این اوصاف، الحاق تایوان به چین، از اهداف عمده پکن محسوب می‌شود؛ اما سؤال این است که آیا در برابر چین در حال صعود، آیا تایوان می‌تواند برای تأمین امنیت خودش به ایالات متحده اتکا کند؟ انتظاری که از ایالات متحده می‌رود این است که اقداماتی جدی در راه مهار چین انجام دهد. همسایگان چین هم دیدی مشابه با آمریکا دارند و به ائتلاف تحت رهبری آمریکا ملحق خواهند شد. «ایالات متحده ارتباطی وسیع با تایوان داشته. از همان سال‌های نخست جنگ سرد، نیروهای ناسیونالیست تحت رهبری چیانگ کای‌چک، به جزیره تایوان مهاجرت کردند و مورد حمایت آمریکا قرار گرفتند؛ اما ایالات متحده وارد هیچ پیمان نظامی با تایوان نشده و بنابراین پیمان متزلزلی با

این کشور دارد. با این حال، آمریکا دلایل مستحکمی برای حمایت از تایوان دارد. دفاع از تایوان در برابر چین، بیش از هر چیز موضوعی مرتبط با اعتبار آمریکا در این ناحیه است» (Pei, 2019).

۸- نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه درباره چین گفته شد، این نتیجه حاصل می‌آید که چین در حال صعود از کشوری صرفاً با قدرت اقتصادی به کشوری در ردیف قدرت‌های بزرگ است. از آنجایی که چین هم‌اینک تبدیل به قدرتی هژمون در منطقه شرق آسیا شده، قدرت او با حضور و بروز قدرت‌های دیگر تزاخم و تضادی جدی دارد. منافع این قدرت‌ها با یکدیگر قابل جمع نیستند. در بسیاری از نقاط مرزی چین، کانون‌هایی بحرانی وجود دارد که ریشه تاریخی دارند و مربوط به امروز نیستند. صعود چین به عرصه قدرت‌های بزرگ، این کانون‌های بحران را فعال کرده است. ادامه رشد اقتصادی چین نیازمند حضور این کشور در حوزه‌ها و مناطق بیشتری از دنیاست. این مهم صرفاً با ابزار مسالمت‌آمیز به دست نمی‌آید. از طرف دیگر رشد نظامی چین، هرچند قابل‌مقایسه با دو دهه پیش نیست و گسترش همه‌جانبه‌ای داشته است، به آن حدی نرسیده که با دستگاه نظامی عظیم ایالات متحده وارد جنگ شود. البته اگر ما شتاب گام‌های چین به سوی نظامی‌گری را بر اساس سرعت دو دهه اخیر این کشور حساب کنیم، احتمال برابری نظامی این کشور با ایالات متحده در دهه آینده زیاد است؛ اما آنچه درباره اکنون و آینده نزدیک این کشور می‌توانیم بگوییم این است که هنوز نظام جهانی ساخته دست آمریکا اتحادها و ائتلاف‌های خود را حفظ کرده و کشورهایی مهم از قبیل ژاپن، هند، کره جنوبی و استرالیا را در تیم خود نگه داشته است؛ بنابراین چین در نظام کنونی به وارد کردن زخم‌های مقطعی و موقتی کفایت می‌کند. در واقع موتور محرکه سیاست خارجی جدید این کشور در قبال نظم ساخته آمریکا، ترساندن قدرت‌های رقیب از طریق افزایش بی‌سابقه قدرت نظامی و ورود به جنگ‌های سایبری و دزدی اطلاعات نظامی محرمانه کشورهای بزرگ است. البته نباید از نظر دور داشت که تا همین الان هم ورود چین به بلوک قدرت‌های بزرگ منازعات مرزی و منطقه‌ای را افزایش داده و برخی از گسل‌های بحران‌خیز را فعال کرده است. بعضی از موضوعات مثل الحاق تایوان به چین هم از چهارچوب‌های صرفاً منطقی و عقلانی فراتر می‌روند و بخشی از ایدئولوژی نظام کمونیستی چین هستند که اخیراً صبغه‌ای ناسیونالیستی هم به خود گرفته است؛ بنابراین باید در نظر داشت که هرچند کشورها و به‌خصوص قدرت‌های بزرگ همیشه رفتاری عقلانی و بر اساس داشته‌هایشان از خود نشان می‌دهند؛ اما برخی اوقات هم رفتارها از چهارچوب‌های عقلانی فراتر می‌رود.

در پژوهش‌های بعدی باید این موضوع را بررسی کنیم که از لحاظ ساختاری نظام چندقطبی مستعد جنگ بیشتری است یا نظام تک‌قطبی؟ به عبارت دیگر این سؤال باید کاویده شود که آیا صعود چین به عرصه قدرت‌های بزرگ جهان را به سمت ساختاری با مختصات دیپلماسی در قرن نوزدهم سوق می‌دهد که آستن جنگ‌هایی جهانی و منطقه‌ای بود یا اینکه جهانی صلح‌آمیزتر را به ارمغان خواهد آورد؟

- شامیری شکفتی، افشین، شاهنده، بهزاد، سلطانی نژاد، احمد، اسلامی، محسن، (۱۳۹۷)، «تیبین جایگاه قدرت هوشمند در سیاست خارجی چین» فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ۱۴ شماره ۳، پاییز.
- عجم اوغلو، دارون و رایبسون، (۱۳۹۷)، جیمز چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟ ترجمه محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی پور، نشر روزنه.
- والتس، کنت، (۱۳۹۷)، نظریه سیاست بین‌الملل ترجمه عباس زمانیان، نشر نی

- Barnes, J. E. (2021). China poses biggest threat to U.S., intelligence report says. *The New York Times*. <https://www.nytimes.com/2021/04/13/us/politics/china-national-security-intelligence-report.html>.
- Bonji, K. (2020). *Tensions rise in the south China sea: U.S., Chinese Maneuvers in neighboring waters* in <https://www.nippon.com/en/in-depth/d00601/>.
- Brimelow, B. (2020). *China's first stealth jet looks an awful lot like the U.S.'s first stealth fighter – here is how the j 20 and the f- 22 stack up 2020* in <https://www.Businesinsider.com/how-china-j20-stealth-jet-compares-to-us-f22-fighter-2020-11>.
- Cole, M. J. (2014). War in the Taiwan Strait: Would China Invade Taiwan?. *The National Interest*, 22. In <https://nationalinterest.org/feature/war-the-taiwan-strait-would-china-invade-taiwan-11120>.
- Cordesman, A. (2021). *Updated report: Chinese strategy and military forces in 2021* 2021 in <https://www.csis.org/analysis/updated-report-chinese-strategy-and-military-forces-2021>.
- Easton, I. (2018). *Would China really invade Taiwan?* in <https://nationalinterest.org/blog/buzz/would-china-really-invade-taiwan-26196>.
- Ellis, R. E. (2020). *Chinese Security Engagement in Latin America*. Center for Strategic and International Studies. in <https://www.csis.org/analysis/chinese-security-engagement-latin-america>.
- Floyd, D. (2019). U.S. vs. China Military Spending: Which Is Bigger? *Last accessed, 13, 2019*. In <https://www.investopedia.com/articles/personal-finance/043015/us-vs-china-military-budget.asp>.
- Freedman, L. (2000). *Kennedy's Wars: Berlin, Cuba, Laos, and Vietnam*. Oxford University Press.
- Funaiole, M. P., Hart, B., Glaser, B. S., & Chan, B. (2021). Understanding China's 2021 Defense Budget. *Critical Questions, 5th March*. in <https://www.csis.org/analysis/understanding-chinas-2021-defense-budget>.
- Grossman, D. (2020). Military Build Up in the South China Sea. *The South China Sea: From a Regional Maritime Dispute to Geo-Strategic Competition*, 182-200. in https://www.rand.org/content/dam/rand/pubs/external_publications/EP60000/EP68058/RAND_EP68058.pdf.
- Hille, K. (2021). *Taiwanese shrug off China threat and place their trust in "Daddy America"* in <https://www.ft.com/content/b0e3fa00-42af-4914-9323-38c75ac46d67>.
- Jiashankar, D. (2021). *A Fine Balance: India, Japan and the United States* in <https://nationalinterest.org/commentary/fine-balance-india-japan-the-united-states-9762>.
- Kai, J. (2014). *The US, China, and the 'Containment Trap* in <https://thediplomat.com/2014/05/the-us-china-and-the-containment-trap/>.
- Klare, M. (2021). *Is a war with China inevitable?* in <https://www.thenation.com/article/politics/is-a-war-with-china-inevitable/>.

- Knoll, D. (2021). *China's irregular approach to war: the myth of a purely conventional future fight*. in <https://mwi.usma.edu/chinas-irregular-approach-to-war-the-myth-of-a-purely-conventional-future-fight/>.
- Mearsheimer, J. J., & Alterman, G. (2001). *The tragedy of great power politics*. WW Norton & Company.
- Mearsheimer, J. (1983). Conventional Deterrence/John Mearsheimer.
- O'Hanlon, M. (2019). China, the Gray Zone, and Contingency Planning at the Department of Defense and Beyond. *Washington, DC: Brookings Institute*.in [https:// www. brookings. edu/wp-content/uploads/2019/09/FP_20190930_china_gray_zone_ohanlon.pdf](https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2019/09/FP_20190930_china_gray_zone_ohanlon.pdf).
- Molander, T. T. (2009). Jordan J. Paust, Beyond the Law–The Bush Administration's Unlawful Responses in the " War" on Terror, Cambridge University Press, 2007, ISBN 978-0-52171-120-3, xiv+ 311 pp. *ICL Journal*, 3(1), 59-61.
- Pei, M. (2019). China's Perilous Taiwan Policy. *Analysis, Project Syndicate*.
- Rehman, I. (2014). Why Taiwan matters: a small island of great strategic importance. *National Interest*, 28.in <https://nationalinterest.org/commentary/why-taiwan-matters-9971>.
- Stromseth, J. (2020). Competing with China in Southeast Asia: The Economic Imperative. *Brookings Institution*. in <https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2020/11/Jonathan-Stromseth.pdf>.
- Tarapore, A. (2021). The crisis after the crisis: How Ladakh will shape India's competition with China. *Lowy Institute*. <https://www.lowyinstitute.org/publications/crisis-after-crisis-how-ladakh-will-shape-india-s-competition-china>.
- Valencia, M. (2020). *What Happens if China Declared an ADIZ in the South China Sea?* In <https://nationalinterest.org/blog/buzz/what-happens-if-china-declared-adiz-south-china-sea-163208> 2020.
- Vaz-Pinto, R. (2014). Peaceful rise and the limits of Chinese exceptionalism. *Revista Brasileira de Política Internacional*, 57, 210-224. in [https:// www. scielo. br/ pdf/ rbpi/ v57nspe/0034-7329-rbpi-57-spe-00210.pdf](https://www.scielo.br/pdf/rbpi/v57nspe/0034-7329-rbpi-57-spe-00210.pdf) 2014
- Wallace, W. (2021). *Will the next American war be with China?* in <https://www.newyorker.com/news/annals-of-inquiry/will-the-next-american-war-be-with-china> .
- Waltz, K. N. (1964). The stability of a bipolar world. *Daedalus*, 881-909.
- Yeisley, M. O. (2011). Bipolarity, proxy wars, and the rise of China. *Strategic Studies Quarterly*, 5(4), 75-91.

Scrutinizing the probabilities of breaking out war in the wake of China's rise into the arena of great powers

Mahdi Nasr^{1*}

Received:2021/11/01

Accepted:2022/01/30

Abstract

China alone has questioned lots of presuppositions of the world system after the cold war, those which were for America's benefit. Now the question is whether China's rise, just as status quo, will traverse a peaceful trajectory. To answer this question, we should consider different suppositions. The first supposition is a piece in the meaning of Chinese surrendering to the U.S. and the acceptance of American intentions in East Asia and other regions in the world. The second one is China's confrontation with the United States and entering into war with the U.S. in regions dominated by this country, especially eastern Asia. But there is a mediocre third supposition. In this supposition, one country can neither go to immediate war nor do its interests and power allow it to compromise. Our hypothesis is that China follows the third logic, i., e. neither war nor peace. But if China's rise continues, disputes will grow notably in eastern Asia. This essay uses "offensive realism" as a theoretical framework to be applied on this subject. The results are going to be shown according to history and experimental considerations.

Keywords: China, Offensive realism, regional hegemony, United States, Eastern Asia

¹Associate professor of Political Science in Pyamenoor university (Corresponding Author)
mehdinasr@yahoo.com